

## توکل در مثنوی های عطار

محمد جعفر پروین، دکتر سید علی سراج، احسان علیزاده، فریبا عطایی

Email:m.parvin1366@gmail.com

چکیده

در این نوشته علاوه بر بیان معنی لغوی واژه ی « توکل »، جایگاه این واژه در احادیث و همچنین دیدگاه برخی از عرفا در این باره آورده شده است. توکل به عنوان یکی از پایه ها و رفتارهای عرفانی بزرگان در مثنوی های عطار نیشابوری شاعر بزرگ قرن ششم مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. عطار نیشابوری که خود از طایفه ی عرفان بوده است سخنان و دیدگاه های عرفای بزرگ را در قالب حکایت هایی پر بار برای خوانندگان اهل ذوق ارائه نموده است.

کلید واژه: توکل، عطار، حکایت، عرفا

مقدمه:

هرچند به تعبیر قرآن پژوهان مصدر توکل در قرآن نیامده، اما واژه های هم ریشه با آن هفتاد بار، مرتبط با مضامین گوناگون، به کار رفته است. نسبت میان توکل و ایمان را می توان مهمترین مضمونی دانست که در قرآن در باره توکل آمده است. تکرار عبارت «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» در سوره های متعدد قرآن حاکی از اهمیت این نسبت است. گذشته از این عبارت، که به صراحت توکل را لازمه ایمان می شمارد، آیات متعدد دیگری نیز بر این مطلب دلالت دارند. در قرآن جفت واژه های «توکل، تقوا» و «توکل، ایمان» در کنار هم به کار رفته اند. از مضامین جالب توجه در آیات مرتبط با توکل، متوکل بودن پیامبران الهی است. در تفسیر آیات مرتبط با توکل، مفسران معانی چندی برای توکل ذکر کرده و مطالبی در شرح آن آورده اند. از جمله، طبری: در امور به خدا اعتماد کردن، امر خود را به او واگذارند و به قضای او راضی بودند.

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافرست  
راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدهش «حافظ»  
توکل لغتی عربی است به معنای «یقین داشتن به رحمت خداوند و امید بستن به او» با عنایت به این نکته که مسلمانان به وجود ذات هستی بخش حضرت حق اعتقادی وافی و راسخ دارند؛ در تمام زمان ها و مکان ها خداوند بزرگ را بر امور پنهانی و آشکار خویش مسلط و آگاه می دانند. بر اساس همین باورها و آیین های مذهبی هر جا که گره امور به دست بشر بازشدنی نمی نماید آنها را با اعتماد کامل به خدای خویش می سپارد. سپردن امور به خداوند و تسلیم به صلاح او بودن را «توکل» می نامند. کمتر شاعر، نویسنده یا متکلمی می توان یافت که در حیطه خویش از موضوع توکل سخنی به میان نیاورده باشد. عطار نیشابوری هم بر حسب اعتقادات مذهبی و پایبندی های خود به حضرت باری تعالی اهمیت و جایگاه توکل را در قالب نثر و نظم برای خوانندگان بیان نموده است. در این نوشتار با پایگه توکل در آثار منظوم ایشان آشنا می شویم (انوری، ۱۳۸۱).

توکل در احادیث:

امام علی علیه السلام : مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ ذَلَّتْ لَهُ الصَّعَابُ وَ تَسَهَّلَتْ عَلَيْهِ الْأَسْبَابُ. هر کس به خدا توکل کند، دشواری ها برای او آسان می شود و اسباب برایش فراهم می گردد (تصنیف غررالحکم و دررالکلم، ۱۳۷۳، ۱۹۷).

امام باقر علیه السلام : « مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ لَا يُغْلَبُ وَ مَنْ اغْتَصَمَ بِاللَّهِ لَا يُهْزَمُ » هر کس به خدا توکل کند، مغلوب نشود و هر کس به خدا توسل جوید، شکست نخورد. (کافی-ط-الاسلامیه) ج ۲، ص ۶۵، ح ۳.

امام رضا علیه السلام : « مَا حَدَّثَ التَّوَكُّلُ؟ فَقَالَ لِي: أَنْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ». حد توکل چیست؟ حضرت فرمودند: اینکه با وجود خدا از هیچ کس نترسی (فقه الرضا، ص ۳۵۸). علاوه بر احادیث در علم اخلاق نیز به توکل بسیار توجه شده است. خواجه نصیرالدین طوسی (ص ۱۱۵-۱۱۶) توکل را یکی از انواع دوازده گانه اخلاق ، که ذیل فضیلت عدالت قرار می گیرند، آورده و آن را به معنای زیادت و نقصان و تعجیل و تأخیر نطلبیدن در اموری دانسته است که قدرت و کفایت و اندیشه بشری مجال تصرف در آنها را ندارد. از سوی دیگر، وی معتقد است کسانی که منتظر کمک خلق می نشینند و این کار را توکل می نامند، به تنهایی و انفراد میل کرده ، از فضیلت بی بهره می مانند.

علامه ی طباطبائی توکل را واگذاردن تدبیر خود به خدا، مشیت او را پذیرفتن و او را وکیل خود کردن در تدبیر امور (ج ۱۹، ص ۲۳۲) معنی می کند و لازمه آن را برتری دادن اراده خدا بر اراده خود و عمل به احکام او می داند (ج ۱۹، ص ۳۱۴). به نظر او نیز توکل به معنای الغای اسباب ظاهری نیست بلکه، سلب اعتماد از این اسباب و اعتماد کردن به خداوند است که همه اسباب به مشیت اوست (ج ۹، ص ۱۱۷).

**تصوف و عرفان :** توکل یکی از مقامات عرفانی ، به معنای اعتماد و امید تمام به خدا و قطع اعتماد و امید از مخلوقات است . ابوالقاسم قشیری: توکل، پاک کردن دل است از شک ها و کار با ملک الملوک گذاشتن. توکل، به معنای متعارف، کار خویش را به دیگری سپردن است ، با اعتماد به کفایت او، که حاصل آن اطمینان و آرامش است. در آثار عرفانی نیز به همین

کاربرد متعارف کلمه توجه شده است . در متون عرفانی توکل در زمره ی مقامات آمده است(رجوع کنید به قشیری ، ص ۴۷۵-۴۷۶؛ عزالدین کاشانی ، ص ۳۹۶). ابونصر سراج(ص ۵۱-۵۳) آن را پس از مقام صبر و ابوطالب مکی(ج ۲، ص ۲۰) پس از زهد و هر دو پیش از مقام رضا آورده اند. ابن عربی نیز توکل را، در کنار یقین، صبر، عزیمت و صدق ، از اعمال باطنی می شمارد. شقیق بلخی(متوفی ۱۴۹)، که از نخستین صوفیانی است که در باب توکل سخن گفته ، توکل را بر چهار قسم دانسته است : توکل بر مال، توکل بر نفس ، توکل بر مردم و توکل بر خدا(حکایاتی از ابن عارف در مثنوی الهی نامه عطار آمده است).

مهمترین جزء در میان مؤلفه ها و متعلقات توکل ، قلب است. از نظر عرفا جایگاه توکل ، قلب است. در اندیشه عرفانی ، در باب اینکه در چه امری باید توکل کرد(موضوع توکل)، در مقایسه با کاربرد اولیه آن در قرآن ، پیشرفت یا دست کم بسط مفهومی دیده می شود. در آیات قرآن و در روایات ، موضوع توکل ، بیشتر رزق و معیشت بوده است . در آثار عرفانی نیز این روایت از پیامبر اکرم به تکرار نقل شده که اگر به خداوند چنانکه حق توکل اوست توکل کنید، روزی شما را مانند روزی پرندگان می رساند که صبحگاه از آشیانه گرسنه بیرون می آیند و شامگاه سیر باز می گردند. عارفان، حضرت ابراهیم علیه السلام را نمونه یک انسان متوکل کامل می دانند که وقتی او را به آتش افکندند، دعایی نکرد و گفت علم خدا به حال من مرا از سؤال بی نیاز کرده است (عطار، ۱۳۸۷، ۵۰۸، ۵۰۹-۵۱۰).

مولوی(ج ۱، دفتر سوم ، بیت ۱۸۸۰) نیز می گوید قومی از اولیا هستند که لب از دعا فرو بسته اند. از همین جا برخی از عارفان تسلیم را برتر از توکل و تفویض را برتر از تسلیم دانسته اند. توکل مختص عامه مؤمنان است ، تسلیم مختص خواص و اولیا. متوکل به وعده خدا آرام می گیرد، صاحب تسلیم همچون ابراهیم به علم خدا بسنده می کند(الهی نامه ص:۲۲۴). ابیاتی با موضوع « حکایت در معنی راستی و تسلیم» آمده است. چنانکه می گوید تسلیم مرحله ای برتر از توکل است . دردو بیت پایانی این حکایت چنین است :

توکل چیست ؟

پی کردن زبان را

ز خود تا خواستن خلق جهان را «۲۵۶۱»

فنا گشتن دل از جان برگرفتن

همه انداختن آن برگرفتن «۲۵۶۲»

عطار در پاسخ به این سوال که می گوید «توکل

چیست؟» پاسخ خود را اینگونه ارائه می نماید : زبان را

از سخن باز گفتن، بی نیازی از خلق جهان ، جان

خودرا به درگاه محبوب و معبود تقدیم نمودن . در ادامه

ی همین مبحث ، حکایت شقیق بلخی وسخنان ایشان

رادرباره توکل که در قالب مخاطبه با جوانی گرم رو و با

نشاط ارائه می شود ذکر می نماید: اولابرای آشنایی

مختصر با شقیق بلخی باید دانست که نام کامل وی ،ابو

علی شقیق بن ابراهیم بلخی از برجسته ترین مشایخ

زهد و تصوف خراسان در قرن دوم هجری است

(عطار، ۱۳۸۷، ۲۲۴). (الهی نامه: ۵۹۳). چنانچه از

محتوای حکایت برمی آید ایشان در میان جمع مسائل

اخلاقی و دینی را برای دیگران تحلیل و تفسیر می نمود

سخن ها در توکل پاک می گفت

به رفعت برتر از افلاک می گفت «۲۵۶۴»

در باب توکل ، آراسته و نیکو سخن می گفت . از آنجا که

ویژگی اساسی عرفا و صوفیه ، آموزش عملی به مریدان

خویش بود؛ شقیق بلخی نیز خاطرات خلوت خانه خود

رادر ابیات ۲۵۷۵-۲۵۶۵» چنین بیان نمود :

به مردم گفت، درباب توکل

قوی باشید و مندیشید از ذل

که من در بادیه دلشاد رفتم

توکل کردم و آزاد رفتم

زمال و ملک با من یک درم بود

که آن باجیب من با من بهم بود

در آمد شد چو دل با غیب دارم

هنوز آن یک درم در جیب دارم

به کعبه رفتم و باز آمدم شاد

که سوی آن درم حاجت نیفتاد

جوانی گرم رو از جای برخواست

بدو گفتا که بشنو یک سخن راست

در آن دم کان درم بستی فرو جیب

کجا بود اعتماد جانت برغیب

کجا بود آن توکل آن زمانت

که افگند آنان درم در صد گمانت؟

تو آن ساعت مگر مؤمن نبودی

وگر بودی بر اوایمن نبودی؟

شقیق این حرف چو بشنید ازوی

به منبر بر فرو لرزید از وی

بداد انصاف کاین حجّت عیان است

چه گویم حق به دست این جوان است

سخنان خود را با موضوع «توکل» به شیوه ای آغاز نمود

که همه انسانها باید با اعتماد به حق و تکیه بر لطف

لایزالش درمسیر توکل گام بر دارند و از هیچ گونه

خواری و کاستی در هراس نباشند . در ادامه ی

حکایت، سفر خود به کعبه مقدس را چنین شرح می

دهد : در میان بیابان آزادانه و با شادی تمام به سمت

کعبه سیر می نمودم . از تمام سیم و زر دنیا ، تنها یک

درم به همراه داشتم که آن را در کیسه مخصوص

نهادم و همواره با من بود . بدون اینکه به آن یک درم

حاجتی پیدا شود؛ زیارت کعبه برابم حاصل گردید . در

نهایت خوشی به وطن برگشتم . هدف نهایی شقیق

بلخی در این میان ترغیب مردم به توکل کردن و

سپردن امور به ذات حق بوده است . در بین شنوندگان

حکایت جوانی به پا خاست و توکل شیخ را این گونه نقد

کرد:

در آن دم کان درم بستی فرو جیب

کجا بود اعتماد جانت برغیب

کجا بود آن توکل آن زمانت

که افگند آنان درم در صد گمانت؟

تو آن ساعت مگر مؤمن نبودی

وگر بودی بر اوایمن نبودی؟

شیخ پس از سخنان درست و منطقی پذیر جوان از منبر

خویش فریاد برآورد:

بداد انصاف کاین حجّت عیان است

چه گویم حق به دست این جوان است

بنا بر این عطار نیشابوری با طرح این حکایت ضمن

توضیح و تفسیر توکل از نگاه عرفان ،اعتراف انسان به

اشتباه را اصلی نیکو می داند هر چند از ناحیه پیران و

مشایخ قوم صورت پذیرد . در پایان حکایت «توکل به

حق «را دیوانی عظیم می داند که جز سر سپردگی و

چنان خیزی که گردی آفتابی (۳۰۱) (عطار، ۱۳۸۷، ۲۴۵).

توکل بر خدا، تقصیر بر خویش  
نهادم این نهایت نامه درپیش

این بیت منقول از دیباجه الهی نامه (نسخه ریتر) است که بنا به نوشته دکتر شفیعی کدکنی نه تنها کاملاً نا تن درست و بی مناسبت است بلکه بیمارگونه بودن جلالان دیباجه های الهی نامه را بیان می کند. اما درباره محتوای بیت باید گفت که شاعر زمام ذهن و فکر خویش را به خالق خود می سپارد و هر گونه کوتاهی و تقصیر را از آن خود می داند (عطار، ۱۳۸۷، ۴۲۴). در این حکایت عطار ابیات « ۲۶۰۴-۲۵۹۱ » را از زبان

ذالتون مصری چنین می سراید :

گفت ذالتون می شدم در بادیه  
بر توکل بی عصا و زاویه

چل مرقع پوش زرا دیدم به راه  
جان بداده جملگی بر یک جایگاه

شورشی در عقل بیهوشم فتاد  
آتشی در جان پر جوشم فتاد

گفتم « آخر این چه کار است ای خدای  
سروران را چند اندازی زپای؟ »

گفتم « آخر این چه کار است ای خدای  
سروران را چند اندازی زپای؟ »

هاتفی گفتا « کزین کار آگهیم  
خود کشیم و خود دیتشان می دهیم »

گفتم « آخر چند خواهی کشت زار؟  
گفت « تادارم دیت این است کار

در خزانه تا دیت می ماندم  
می کشم تا تعزیت می ماندم

بکشمش وانگه به خونش در کشم  
گرد عالم سرنگونش در کشم

بعد از آن چون محو شد اجزای او  
پای و سر گم شد زسر تا پای او

عرضه دارم آفتاب طلعتش  
وز جمال خویش سازم خلعتش

خون او گلگونه رویش کنم  
معتکف بر خاک این کویش کنم

سایه ور گردانمش در کوی خویش

تسلیم محض در برابر ذات ملکوتی ، انجام هیچ عملی در آن جایز نیست (عطار، ۱۳۸۷، ۵۹۳).

عطار حکایت بزرگی از موحدان اصحاب توحید را می آورد که تصمیم گرفت روزگار را در بادیه سپری نماید. از اسباب و آلات دنیوی تنها دلو و رسنی برای آب کشیدن از چاه و ابریقی برای وضو ساختن با خود به همراه برده بود. در لحظات پایانی قبل از حرکت پاره نانی نیز در کیسه ای که به گردنش آویزان بود، گذاشت. مقداری از مسافت را که طی نمود پاره نان را بو می کرد و می خوابید. شخصی از وی پرسید چرا اینگونه سختی و مشقت بر خود هموار می کنی؟ در پاسخ گفت اعمالی انجام دادم که رضایت حق را در پی نداشتند. اکنون با توکل به ذات بنده پرور الهی دنبال جبرانم. در ادامه ی حکایت، شاعر نگاه مرد موحد را این گونه تعریف می کند :

به چیزی دون حق گر زنده باشی

به قطع، آن چیز را تو بنده باشی

دلیل بندگی حق را در تکیه به ذات حق برای زنده بودن می ماند. در تأیید گفته ی این عارف درویش مسلک، ابو سعید ابو الخیر هم می گوید: بنده آنی که در بند آنی. (به هر کس یا هر چیزی که ارادت بورزی و هستی و ادامه حیات خود را از او طلب نمایی، همان کس یا چیزی را بنده خواهی بود.) در مسیر خدا دوستی و حبّ الله اگر کمترین مقدار ممکن به غیر خدا امیدوار و وابسته باشی هنوز بندی از غیر بر پای خویش داری :  
به مویی گر تورا پیوند باشد

هنوزت قدر مویی بند باشد (۳۰۱۳)

شاعر تنها راه سرافرازی انسان ها را پیوند کامل با ذات حق و بریدن از غیر حق می داند :

برین در گر بخواهی اوفتادن

سرافرازیت ازین خواهد گشادن (۳۰۱۸)

در پایان با اعتماد به نفس کامل از انسان می خواهد که هر اندازه هم ناتوان و گناهکار باشد اگر با نهایت امید ، توکل و اعتماد خود را بر خدای خویش عرضه دارد آفتاب حق لایه های تاریک و خراب وجودش را روشن خواهد نمود :

بدین در گر بیفتی چون خرابی

پس برآرم آفتاب روی خویش  
چون برآمد آفتاب روی من  
کی بماند سایه ای در کوی من  
سایه چون ناچیز شد در آفتاب  
نیز چه؟ والله اعلم بالصواب»

معمولا صوفیان و درویشان هنگام سفر بقچه بر می گرفتند و عصا، ظرف آب و اندکی خوراکی با خود به همراه می بردند. در این حکایت که خود بیانگر عرفان عملی است؛ ذالتون مصری با تکیه بر توکل به حق، بدون بقچه راهی سفر می شود. در میانه راه درویش هابی مرقع پوش را می بیند که همگان در یک منزل، جان خویش به درگاه حضرت دوست تسلیم نمودند. ذالتون با دیدن صحنه های جان دادن دوستان خداوند، وجودش سر شار از خروش و هیجان می شود و نا خودآگاه با خداوند داد سخن می دهد: ای خداوند بزرگ این چه کاری است که انجام می دهی؟ چرا بزرگان و سروران حوزه عشق و عرفان را اینگونه از بین میبری؟ ندایی از غیب در پاسخ به پرسش عتاب آلود وی چنین می گوید: ما خود آنان را می کشیم و خود نیز دیه هایشان را می پردازیم. ذالتون سؤال خود را از پی می گیرد و می پرسد: تا کی اینگونه باید انسانها را کشت؟ پاسخ رسید تا زمانی که رسم دیه در دادگاه حق وجود دارد و هنر شکیبایی و تسلی بخشیدن موجود است. درویش را می کشم و تمام اجزا و نشانه های مادی او را از میان برمی دارم و مسیر رسیدن به آفتاب را به وی می نمایانم؛ تا سایه بودن را رها کند و در آفتاب حق فانی شود:

سایه چون ناچیز شد در آفتاب  
نیز چه؟ والله اعلم بالصواب

خداوند نمایان کننده ی لوح دانایی است و راستی و درستی را برای بندگان خویش؛ بهتر از آنان می داند. شاعر در ابیات تحلیلی که در پایان حکایت آورده است، همت انسانی را به عنوان شاخص ترین عامل نیل به درگاه حضرت دوست تلقی می نماید و آن را کلید کشف و مغناطیس عشاق می خواند:

هر که را یک ذره همت داد دست  
کرد او خورشید را زان ذره پست «۲۶۱۸»  
نطفه ملک جهان ها همت است

پر و بال مرغ جانها همت است (عطار، ۱۳۸۳، ۳۴۹).  
آن گونه که از محتوای حکایت بر می آید موضوع از تنها اثر منثور عطار نیشابوری یعنی، کتاب تذکره الاولیا اقتباس گردیده است:

نقل است که شیخ (ابوالقاسم نصرآبادی) چهل حج بجا آورده بر توکل مگر روزی در مکه سگی دید گرسنه و تشنه و ضعیف گشته. و شیخ چیزی نداشت که به وی دهد. گفت: «که می خرد چهل حج به یکتا نان؟» یکی بیامد و آن چهل حج بخربده یکتا نان و گواه گرفتو شیخ آن نان به سگ داد. صاحب واقعه ای کار دیده آن بدید. از گوشه ای برآمد و شیخ را مشتکی بزد و گفت «ای احمق، پنداشتی که کار کردی که چهل حج به یکتا نان بدادی و پدرم بهشت را به دوگندم بفروخت که درین یک نان از آن هزار دانه بیش است» شیخ این بشنید از خجالت گوشه ای گرفت و سر در کشید. با توجه به متن حکایت می توان گفت پیران قوم و بزرگان عابد نه تنها نسبت به نوع انسان بلکه در حق تمام موجودات ذی حیات خود را مسئول می دانستند و همواره سعی ایشان بر این بود تا در راه رضایت حق گام بر دارند. توکل را به عنوان یک اصل در زندگی عملی خویش پذیرفته بودند و با طوع رغبت اخلاص تام، خود را به خدای خویش می سپردند و جز ذات لایزال الهی دیده بر همه چیز و همه کس می دوختند (عطار، ۱۳۸۶، ۱۴۷). عطار در میانه ی حکایتی که مأخذ آن کتاب «الشواهد والامثال اثر ابو نصر قشیری» است؛ اینگونه از ضرورت توکل یاد می کند:

ضرورت می ببايد شد چه پیچی؟

توکل کن که او داند تو هیچی (۲۱۵۶)

به راه عاشقان در زن قدم تو

چه باشی از سگی در راه کم تو؟ (۲۱۵۷)

که آن سگ چون از این ره شمه ای یافت

به سنگ و چوب زین ره سر بر نمی تافت (۲۱۵۸)

تو گر مرد رهی در ره فرو شو

قدم درنه فدای راه او شو (۲۱۶۰)

تو گر مرد رهی در ره فرو شو

قدم درنه فدای راه او شو (۲۱۶۰)

گرت گویند سر در راه ما باز

بدین شادی تو دستار اندر انداز (۲۱۶۱)

منابع:

انوری، حسن (۱۳۸۱) فرهنگ بزرگ سخن، تهران، انتشارات سخن ۱۳۸۱

اسرارنامه، عطار(فریدالدین محمدبن ابراهیم نیشابوری)،مقدمه،تصحیح و تعلیقات محمدرضاشفیعی کدکنی، تهران، سخن، ۱۳۸۶

الهی نامه، عطار(فریدالدین محمدبن ابراهیم نیشابوری)،مقدمه،تصحیح و تعلیقات محمدرضاشفیعی کدکنی، تهران، سخن، ۱۳۸۷

تذکره الاولیاء، فریدالدین عطار نیشابوری، تحقیق رینولدالن نیکلسون، بریل، لیدن، ۱۹۰۷-۱۹۰۵

زرین کوب،عبدالحسین(۱۳۸۶)صدای بال سیمرغ،انتشارات سخن، چاپ سوم، تهران، فروزانفر، بدیع الزمان(۱۳۷۹)دیوان عطارنیشابوری، تهران موسسه انتشارات نگاه، ۱۳۷۹

قزوینی، محمد . غنی، قاسم (۱۳۷۸) دیوان حافظ شیرازی، تهران، زوار، چاپ هفتم ۱۳۷۸

مولوی، جلال الدین محمدبن محمد(۱۳۷۷) مثنوی معنوی، براساس نسخه قونیه، چاپ عبدالکریم سروش، تهران

منطق الطیر، عطار(فریدالدین محمدبن ابراهیم نیشابوری)، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفییعی کدکنی، تهران، سخن، ۱۳۸۳

مطالعه متون عرفانی اعم از نظم و نثر، توکل به ذات حق و تسلیم در برابر رضای دوست را به هر رهرو راستینی می آموزد. حال که این آموزنده ی بزرگ و آفریدگار هستی بخش از کاستی ها و ناتوانی های آفریده ی خویش آگاهی کامل دارد؛ بهتر آن است که این مخلوق عاجز تمام حالات خود را با توکل همراه نماید.(عطار، ۱۳۸۶، ۱۸۲). در حکایت یاد شده، عطار خواهان چنگ زدن به ریسمان عشق و سپری نمودن این مسیر با عاشقان حقیقی است. ناتوانی و بهانه جویی برای گام ننهادن در این راه پذیرفته نیست. داستان سگ اصحاب کهف را به عنوان شاهد مثال ذکر می کند و با مقایسه ای تلویحی و کوتاه، انسلن را به طی کردن این مسیر فرامی خواند. آن گاه که انسان راه شناخت را پیدا نماید شایسته نیست که با هیچ تهدید یا تطمیعی آن را فروگذارد. عطار تحمل شدیدترین ضربات چوب و سنگ را بوسیله ی سگ اصحاب کهف به عنوان نمونه ای برجته به جهان بشریت معرفی می نماید. در دوبیت پایانی این نوشته ( ۲۱۶۰ و ۲۱۶۱) سفر عرفانی فناء فی الله را به عاشقانی که برای خویش وجودی قائلند یادآوری می کند و راز جاودانگی و بقا را در فداکاری و سرباختن در درگاه حق می داند(عطار، ۱۳۸۶، ۸۲).

نتیجه گیری:

وقتی مکتوبات و همچنین منقولات نویسندگان و شعرا درباره توکل خوانده می شوند : با عنایت به اظهارات ایشان و دیگر عرفا و بزرگان، می توان گفت: توکل به معنای متعارف، کار خویش را به دیگری سپردن است. اعتماد کردن به کفایت پروردگار، مایه ی اطمینان و آرامش می باشد. در آثار عرفانی نیز به همین کاربرد متعارف کلمه توجه شده است. به نظر می رسد درست تر آن است که توکیل در بافت و زمینه عرفی به کار می رود و پاسخ که وی توکل فقط خداست. پس توکل سپردن کار خویش به خداست، با همان اطمینان و آسایش خاطر که انسان کار خود را به وکیل یا مباشر معتمد می سپارد.